



پرویش کامران قشانی و مطالعات فرهنگی
ترجمه و تدوین: علی قشانی

تصویرگری کتاب‌های کودکان

آیدین آغداشلو

تصویرگری برای کتاب‌های کودکان، پیش از آن که لطفی و مهتری در حق کودکان باشد، لطف و مهتری است که نثار تصویرگر کتاب کودکان می‌شود؛ چرا که به این بهانه می‌تواند، دمی، شریک جهان غریب کودکان شود.

تصویرگر در این جا باید در رجعتی سراپا تخیل و شوق و ماجرا، جهان بزرگسالانه‌اش را مدتی رها کند و پا در راهی بگذارد که مساحت و ابعادی دیگر دارد؛ گردبادی که «دوروتی»، دخترک کوچولو «جادوگر شهر زمرد»، را به هوا می‌برد و به دل جهانی انباشته از رنگ و رمز و وهم و غرابت می‌سپرد، بزرگترها را نادیده می‌گرفت و کنار می‌گذاشت. پیتربین که شیطانکی - که نه، خود گردبادی جهنده و چابک - بود و دست بچه‌ها را می‌گرفت و از پنجره به آسمان می‌کشاند و به پروازشان درمی‌آورد، در فرصتی این کار را می‌کرد که بزرگ‌ترها به میهمانی رفته بودند و سرشان بی‌کلاه مانده بود از همراهی با آن ماجراجویان دلیر، در گشت و گذار در آن سرزمین دوردست خیال‌انگیز گاه جنت‌گونه و گاه هولناک.

تصویرگر کتاب کودکان، بزرگ‌تری است که باید ذهن و دل خود را بسپارد به این همراهی شگفت‌انگیز، که در این پرواز، هروقت کم بیآورد از دوام و خیال‌بافی، در میانه‌ی پرواز ساکن می‌ماند و آن گروه‌ی پرتالو چشمک‌زن پرلمعان حراست‌کننده از گردگردش فرومی‌ریزد و رها می‌شود رو به پایین، تا به تنبیه دوباره پایش بر روی زمین سفت و ناهنجار مستقر گردد.

اما اگر بتواند راه پرواز را یاد بگیرد و نترسد از این که زمانی کوتاه خرد و واقعیت زبر تناور و سنگین را از یاد ببرد، آن وقت است که پاداشش را می‌گیرد: پاداش چنین پروازی، در خود پرواز است؛ در همان لحظه‌ای است که پا از روی زمین کنده می‌شود و تنها کوششی مختصر لازم است تا تصویرگر بتواند در ارتفاع درست قرار بگیرد و وقتی که بلند پرواز کند، چشم‌انداز وسیع زیر پایش، همه‌ی خستگی سعی در کنده شدن از گیر جاذبه زمین عبوس فراخواننده را از تنش بیرون خواهد کرد. شاید نخستین باری که چشم‌اندازی چنین شگفت‌انگیز را به چشم دیدم وقتی بود که نقاشی‌های فیلم پیتربین والت دیزنی را که در مجله‌ی «لایف» چاپ شده بود تماشا کردم و هنوز هم ده‌سالگی‌ام را یمن همان نقاشی‌های جادویی در خاطر دارم و چشمم را که ببندم، به وضوح، بچه‌ها را با لباس خواب و چتر و عینک ذره‌بینی خواهیم دید که در آسمان سرمه‌ای، بر فراز رود تیمز و پل لندن در پروازند و هزاران هزار چراغ شهر، انبوه‌تر و فروزان‌تر از ستاره‌ها، زیر پایشان افشاندن شده است.

تصویرگر کتاب کودکان کاری دشوار، اما دلپذیر، در پیش رو دارد: باید اسم رمز، ورد و مفتاحی را به تمرین چنان آموخته باشد که هر بار بتواند با بر زبان

آوردنش، در سنگین سنگی این غار تودرتوی مالامال از خزائن و گنج‌های و گوهرهای درخشان را باز کند، و هر بار هم بتواند به پشت میز کار و رنگ‌ها و قلم‌موهایش بازگردد! عزیزمتش حاصل کاری درازمدت و ممارستی طولانی است تا بتواند به آسانی به پرواز درآید. هر لحظه که بخواید. آغاز سفرش وقتی است که به کاغذ خیره می‌ماند، و نقطه‌ی عزیزمتش، همان صفحه‌ی کاغذ سپید خالی مبارزطلب در پیش رویش است، و نه گردبادی پیچنده، یا درون کمدی تاریک، و یا آینه‌ای شفاف و جادویی.

تصویرگر کتاب کودک باید بداند - و حتماً می‌داند - که دارد مدخلی می‌سازد رنگین و غریب و شگفت‌انگیز برای عبور خیال پیچیده و بی‌حد و حصر بچه‌ها؛ بچه‌هایی که قرار نیست ناان‌تر و محدودتر و بی‌تجربه‌تر از ما باشند. بچه‌هایی که قرار نیست چون گمان می‌کنیم ریختنشان بامزه است، حتماً بامزه باشند - که نیستند و جدی‌تر از ما هستند و اگر تفاوتی میان ما و آنها هست، در تفاوت دنیاهای ماست. این را دیگر من نمی‌گویم و اعتقاد سازده کوچولوی آنتوان سنت اگزوپری است: وقتی که تصور ما از تصویری یک کلاه‌شاپو است، اما برداشت او از همان تصویر، مار بویایی است که یک فیل را بلعیده است!

به همین خاطر است که جاهایی دم تصویرگر، هر قدر هم ماهر باشد در نمی‌گیرد و رابطه برقرار نمی‌شود. چرا که توافق میان او و مخاطب خردسالش، توافقی از پیش تعیین شده و قطعی و بدیهی نیست. لوییس کارول در «آلیس در سرزمین عجایب» اش، آلیس را از آینه‌ای عبور می‌دهد تا به جهانی متضاد و به کلی متفاوت، که در آن هیچ چیز آن سوی آینه شباهتی به این سو ندارد، قدم بگذارد. اگر می‌خواست می‌توانست مثل «تولکین» از ورق‌های کتاب بگذراندش یا مثل «راولینگ» از ایستگاه «کینگز کراس» لندن فرقی نمی‌کرد. فرقی نمی‌کرد؟ می‌کرد! نکته در این است که هر بار، هر تصویرگر کتاب کودک، به زبانی سخن می‌گوید که نه بر پایه‌ی لغت معنی‌های رایج، که بر پایه‌ی خلاقیتش ساخته می‌شود و در هر تصویری، نمادها و معنی‌ها و لغت‌هایی وضع و توافق می‌شود که باید به تأیید و تصویب هر دو برسد: به تأیید و تصویب «کودک» و «تصویرگر» باهم. شاید به همین خاطر است که بچه‌ها تصویرگری‌هایی را که به شیوه‌ی نقاشی‌های خودشان است خیلی تحویل نمی‌گیرند و تقلید چیزی را که خودشان بلداند از بزرگترها نمی‌پذیرند، و شاید نقاشی‌های خیلی پرکار و تصویرگری‌های خیلی دقیق و واقعی را هم به آسانی نپذیرند؛ در کتاب «ناتور دشت» «سلینجر»، «هولدن کالفیلد» در آغاز از تماشای شیرین کاری‌های یک اسکیت‌باز در تماشاخانه لذت می‌برد، اما بعد که فکر می‌کند چه

تمرین مفصل و جان‌کننده درازمدتی پشت این مهارت خوابیده است، علاقه‌اش را از دست می‌دهد! بچه‌ها خیلی دوست ندارند مهارت و استادکاری به رخشان کشیده شود! همان قدر که دوست ندارند بزرگترها ادای نقاشی‌هایشان را در بیاورد! اما هر بار، با گشودن کتاب مصوری که برایشان خریده‌اید، آماده‌اند تا با جهان تازه‌ای که برایشان ساخته و پرداخته‌اید همراه و همدل شوند، به شرط این که جهان شما تازه و خاص و شگفت‌انگیز باشد. اگر جز این باشد، بعد از مروری سرسری، کتاب را می‌بندند و فراموش می‌کنند و دیگر هم به سراغش نمی‌روند.

بچه‌ها تعارف باکسی ندارند!

تصویرگری کتاب کودکان کاری دشوار و پیچیده است، تصویرگر همیشه می‌خواهد جهانش پذیرفته شود، باوراندن شود، اما این کار ممکن نیست مگر آن که بشود منطق بی منطق جهان کودکان را دوباره کشف کرد و پذیرفت و در عین حال، تجربه‌ها و فوت و فن‌ها و مهارت‌های بزرگان را هم به کار برد. این آمد و شد میان دو جهان آسان نیست و توان فرساست و تازه وقتی هم که تصویرگر به زبان بصری خاص‌اش دست پیدا می‌کند، بیم آن می‌رود که

کارش به تکرار و یکنواختی و تقلید از خود برسد. دشواری دیگر در ارتباط تصویری است با نویسنده‌ی متن - وقتی که خود تصویرگر نویسنده‌ی متن نیست - چون ناچار می‌شود نمادهایی را تصویر کند که خود خلق نکرده است و وقت‌هایی هم، نمادهایی چون «دیو» و «دلبر» چنان پیشتر فراوان به کار گرفته شده است که از شدت فرسودگی، جایی برای جولان رنگ و طرح نمی‌گذارد، دشواری دیگر کار تصویرگر در یافتن راهی است برای تبلیغ و ترجیح یابی و درستکاری و شفقت و مهر و بزرگواری، و خاطرنشان کردن پیروزی نهایی خیر بر شر، بی آنکه در راه این نیت خیر، بچه‌ها را زیادی خام و دست‌نخورده فرض کند و بیفتد به ورطه‌ی پند و اندرز، و کسالت‌بار و قابل پیش‌بینی شود و از یاد ببرد که بچه‌ها، چه باهوش و پوست کلفت‌اند!

تصویرگر کتاب کودکان روی بند نازکی راه می‌رود که اگر نبوغ و تعادل و دقت لازم را نداشته باشد، خیلی زود به زیر می‌افتد؛ افتادنی که درجا و بلافاصله معلوم نمی‌شود، اما با هر افتادنی فرهنگ بصری کودکان ما لحظه‌ای ثابت می‌ماند و هر ثابت‌ماندنی، عقب‌ماندنی است. آن وقت است که تصویرگر کتاب کودکان به «پیتربین» می‌ماند که در هر دور پرواز بر فراز شب لندن، چندمتری پایین‌تر بیاید؛ تا مدتی ظاهر پرواز را حفظ می‌کند اما در درازمدت، عاقبت پایش می‌رسد به روی زمین، و وقتی رسید به روی زمین پیاده‌رو، آن وقت است که هاله راز و رمز و وهم و خیالش ناپدید می‌شود و می‌رود قاطعی انبوه آدم‌هایی که بی‌اعتنا و عجول، درآمد و شداند و گم می‌شود میان آمد و شد آنها - و به کلی گم می‌شود.